

شنبه ۱۴۰۰/۱۰/۲۵

جلسه ۷۵۲

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آباءه فی هذه الساعة وفي کلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسكنه أرضک طوعا وتمتّعه فيها طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منی وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

السلام عليك ايّها الصديقة الشهيدة فاطمة الزهرا و لعنة الله علی اعدائها و قاتليها و غاصبي حقها و من أحب غاصبي حقها.

[خلاصه درس: قیام الامارة مقام قطع

۱- تتمه قیام اماره مقام قطع موضوعی و اشکال مرحوم حاج شیخ به فرمایش اقای نائینی.

۲- جواب از اشکال ایشان.

۳- بیان اخوند در حاشیه در تقریب قیام اماره مقام القطع الموضوعی

۴- ایراد اخوند به کلامش در حاشیه.

۵- اختلاف الفحول فی فهم ایراد الکفایه علی بیان فی الحاشیه.

کلام در این بود که آیا اماره قائم مقام قطعی موضوعی می شود یا نمی شود. مرحوم آخوند فرمود: اینکه دلیل تنزیل بخواهد اطلاق داشته باشد و هم مؤدی را به منزله واقع تنزیل کند و هم قطع به مؤدی را به منزله قطع به واقع تنزیل کند یا اماره را به منزله قطع تنزیل کند محال می باشد زیرا جمع بین لحاظ آلی و لحاظ استقلالی پیش می آید.

اما یک بیانی ایشان در حاشیه رسائل فرمود که با آن بیان خواسته بفرماید دلیل تنزیل می تواند اماره را هم قائم مقام قطع موضوع می کند. آخوند ره می فرماید: مفاد دلیل تنزیل و مدلول مطابقی آن همین است که مؤدی را تنزیل کرده به منزله واقع. وقتی مؤدی تنزیل شده به منزله واقع ما قطع به واقع تنزیلی پیدا می کنیم. قطع به واقع تنزیلی با قطع به واقع حقیقی ملازمه دارد و این، مدلول مطابقی نیست تا بخواهد جمع لحاظ آلی و لحاظ استقلالی شود بلکه مدلول التزامی دلیل تنزیل است.

بیان شد که آخوند در حاشیه می فرماید: قطع به واقع تنزیلی عرفا با قطع به واقع حقیقی ملازمه دارد. عرف روی تسامح و عدم توجهی که دارد ملازمه می بیند.

مرحوم حاج شیخ این طور تقریب می فرماید: وقتی اطلاق دلیل تنزیل آنجایی را که واقع قید الموضوع است یا واقع جزء الموضوع هست را گرفت، به دلالت اقتضاء صونا دلالت الحکیم عن اللغویة می فهمیم که جزء دیگر را نیز شارع تنزیل نموده. اصل اینکه جزء دیگر نیز تنزیل شده از باب دلالت اقتضاء و باب اطلاق است اما اینکه آن جزء چیست، آیا اماره تنزیل شده به منزله واقع، یا ظن به واقع تنزیل شده به قطع به واقع، این را عقل و دلالت اقتضاء نمی فهمد بلکه عرف می گوید «مناسب این می باشد که آن جزء دیگر، قطع به واقع تنزیلی است» یعنی قطع به واقع تنزیلی را تنزیل فرموده.

اینکه اگر قبول کردیم بین قطع به واقع تنزیلی با قطع به واقع حقیقی ملازمه است به نحوی که وقتی قطع به واقع تنزیلی موجود شد عرف می گوید «قطع به واقع حقیقی نیز هست»، ... آیا بیان آخوند ره در حاشیه متوقف بر این است که بگوییم «دلیل حجیت که مؤدی را به منزله واقع تنزیل می کند، اطلاق دارد و اطلاق آن شامل می شود حتی آن جایی را که واقع قید موضوع باشد یا جزء موضوع باشد» یا این گونه نیست و اصلاً احتیاجی به این مقدمه ندارد؟

در حاشیه این را اعتراف کرده که ملازمه ای که ما می گوییم در جایی است که دلیل تنزیل اطلاق داشته باشد و حتی آنجایی که واقع قید الموضوع است یا واقع جزء الموضوع است را تنزیل کند اما اگر اطلاق نداشته باشد و آن جا را تنزیل نکند مرحوم آخوند قبول نفرموده. حال این درست هست یا درست نیست، فعلاً کلام ما در فرمایشات مرحوم آخوند هست که آیا ایشان در حاشیه چه فرموده.

در کفایه می فرماید: بیانی که ما در حاشیه گفتیم نا تمام است زیرا دلالت آن بر اینکه قطع به واقع تنزیلی به منزله قطع به واقع حقیقی تنزیل شده موقوف بر این است که قطع به واقع تنزیلی باشد. قطع به واقع تنزیلی زمانی پدید می آید که مؤدی تنزیل شود به منزله واقع و چون این جا جزء الموضوع است یا قید الموضوع تنزیل مؤدی به منزله واقع باز متوقف بر این می باشد که جزء دیگر نیز تنزیل شده باشد یعنی قطع به واقع تنزیلی تنزیل شده باشد به منزله قطع به واقع حقیقی.

برخی گمان کردند که عبارت آخوند ره در کفایه دور است لذا اشکال کردند. اما در جلسه قبل عرض کردیم که مرحوم حاج شیخ می فرماید: اینکه دلالت تنزیل مؤدی به منزله واقع متوقف است بر تنزیل دیگر به خاطر این می باشد که تنزیل یعنی اسراء حکم و اثر. وقتی موضوع، مرکب یا مقید است، یک جزء یا قید به تنهایی که حکم ندارد. باید منزله علیه یک حکمی داشته باشد تا آن حکم را شارع بکشانند بر روی منزل. شما می فرماید: (مؤدی را تنزیل فرموده به منزله واقع)، خوب حکم واقع چیست؟ واقع حکمی ندارد. بله یک فرقی هست بین موضوع و بین متعلق. در متعلق، وقتی شارع به ده جزء امر می فرماید، در واقع هر جزئی یک حکم ضمنی ای پیدا می کند.

خب در اینجا امکان دارد کسی بگوید که این تنزیل می شود به منزله آن در این حکم ضمنی، البته این حرف غلط است زیرا حکم ضمنی حقیقتی ندارد. از دعوت امر به کل به هر جزئی تعبیر می کنند به حکم ضمنی. این طور نیست که (یا ایها الذین آمنوا اقموا الصلاة) مثلا دارای یازده حکم و وجوب باشد و آنها را گرد هم جمع کرده باشند تا بگویید (هر جزئی یک وجوب دارد). وجوب به کل مثل وجوب به واحد، وجوب بسیط است.

پس این مقدار توهم در متعلق هست اما همین مقدار هم در جزء موضوع نیست. حکم نسبت به اجزاء موضوع منحل نمی شود. وقتی شارع می فرماید «اذا جاء زید و عمرو معا فاکرمهما» این طور نیست که این وجوب اکرام منحل شود و یک مقداری از آن برای مجیی زید باشد و یک مقداری از آن برای مجیی عمرو، بلکه مجیی زید و عمرو با هم یک حکم بسیط دارند.

خب حاج شیخ ره می فرماید: شما که می خواهید تنزیل کنید این واقع حکمی ندارد بلکه حکم برای هر دو جزء است لذا باید هر دو جزء موجود باشند تا شما بتوانید حکم را بیاورید.

سوال، جواب: وقتی استصحاب گفت «این خمر است» شرب خمر وجدانی ست. اگر صبر کنید خواهد آمد. بله این اشکال خوبی ست و مرحوم آقای تبریزی این را بیان نموده و در ما نیز در دوره سابقه آنرا بیان کردیم.

کسی بخواهد به این مطلب اشکال کند یا باید بگوید «من قبول ندارم که تنزیل یعنی اسراء حکم» یا باید بگوید «من قبول ندارم که تنزیل قطع به واقع تنزیلی به منزله واقع حقیقی بر قطع به واقع تنزیلی متوقف است» کما اینکه آقای ایروانی ره اشکال نمود و آقای صدر تبعا لایشان اشکال کرد یا باید مثل آقاضیاء ره اشکال کند، ایشان فرمود «هر جزئی حکم دارد منتهی حکم تعلیقی. وقتی می گوییم (ان جاء عمرو و زید معا فاکرمهما) در واقع وجوب اکرام زید دو وجوب تعلیقی دارد، یک وجوب تعلیقی این است که (ان جاء زید یجب اکرامه معلقا علی مجیی عمرو) و یک وجوب اکرام تعلیقی این است که (ان جاء عمرو یجب اکرامه معلقا علی مجیی زید). و این اثر و حکم تعلیقی مصحح تنزیل است. بله تنزیل یعنی کشاندن اثر منزله علیه بر منزله ولکن در ما نحن فیه آن

حکم تعلیقی اثر آن می باشد» یا باید اشکال کند که «تنزیل یعنی اسراء حکم و تنزیل علم به واقع تنزیلی به منزله علم به واقع حقیقی بر علم به واقع تنزیلی متوقف است و نیز این حکم تعلیقی که آقاضیاء ره فرموده، وهم محض است و ما آنرا قبول نداریم و لکن در مقدمه چهارم اشکال می کنیم. آن مقدمه چهارم این است که حتی اگر دو جزء باشد و آن دو طولی باشند باز تنزیل صحیح است». اما اگر کسی از این چهار مقدمه خارج شود و اشکال نماید، اشکالش وارد نیست.

اینکه عرض می کنم انسان باید در مطالب فکر کند ... درس خارج، خواندن کلام آقاضیاء و آقای نائینی ره و ... نیست. چنانچه کسی این کار را کند هیچ وقت مجتهد نمی شود. درس خارج یعنی فکر کنید که چه باید گفت و آن چه گفتند درست هست یا خیر. یک وقت به بعضی از اساتید عرض کردم که جناب عالی هفت قول، هشت قول را نقل می کنید. می بینید که طلبه سی سال درس خارج شما می آید و این هفت قول را مثل کاتب وحی می نویسد اما بعد گیر می کند زیرا ممکن است بعد از شما یک قول هشتمی در آید. درس وقتی درس می شود که یک مدتی طلبه که کار کرد وقتی سه قول را استاد رد کرد، قول چهارم را طلبه رد کند. حال چطور باید رد کند؟ باید استدلال را همان طور که من در این استدلال تجزیه کردم مقدمات را تجزیه کند و بعد ببیند به کدام یک از این مقدمات می توان خدشه کرد یا این مستشکل بر کدام مقدمه خدشه کرده است. خیلی مواقع می بیند که مستشکل دارد سر بی صاحب می تراشد و به بی راهه می رود یعنی ان قلت و قلت آن اصلا ربطی به این مدعی ندارد.

به تمام این چهار مقدمه اشکال کرده اند. داشتیم فرمایش آقاضیاء ره را عرض می کردیم. به این فرمایش آقاضیاء ره آقای صدر چهار اشکال نموده، شاید هم پنج تا. اشکال اول: جناب آقاضیاء ره حکم تعلیقی یک انتزاع عقلی است، یک اخبار عقل است. وقتی شارع بفرماید «ان جاء زید و عمرو فاکرم زیدا» عقل از این حکم مجعول شرعی انتزاع می کند که اگر زید آمد و جوب اکرام دارد معلقا بر آمدن عمرو. خب شما می فرمایید «این، اثر را می کشاند»، خب کدام اثر را می کشاند این، اثر عقلی! این حکم انتزاعی عقلی! این که قابل جعل نیست. وقتی این درست می شود

که آن حکم شرعی بر کل را بار کند. تا آن حکم شرعی روی کل را بار نکند که عقل آن را انتزاع نمی کند. این مثل آن می ماند که به شخصی که به خاطر اینکه باید قرص بخورد و نمی تواند روزه بگیرد، بگوییم «قرص را بخور و از مابقی مفطرات امساک کن». بیان شد که امساک از مابقی مفطرات زمانی ست که امساک از کل واجب بود، وقتی امساک از کل واجب نیست دیگر آن وجوب رفته. تبعض حکم واحد عقلا محال می باشد و نمی توان گفت «نصف آن رفت و نصف دیگر باقی ست» بلکه یا کل آن می رود یا کل آن باقی ست. شما می فرمایید «ما تنزیل می کنیم به لحاظ حکم عقلی و این را جعل می کنیم» در حالی که این قابل جعل نیست چرا که این، اخبار و انتزاع است در صورتی که آن وجوبی که برای مرکب جعل شده باشد. خب شارع باید اول آن وجوب اکرام زید و عمرو را جعل نماید در حالی که نمی تواند جعل نماید زیرا زید به تنهایی که حکم ندارد.

اشکال دوم این می باشد که این وجوب تعلیقی به درد نمی خورد زیرا مثلاً «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»، حج واجب است. موضوع حج دو جزء دارد یکی بلوغ و دیگری استطاعت. حال می خواهیم بگوییم که بذل، قائم مقام استطاعت می شود یعنی اگر به کسی بذل کردند حج بر او واجب می شود. خب شما می فرمایید: «بذل حکم تعلیقی دارد و آن این می باشد که (لو انضم عليه البلوغ لوجب عليه الحج)» زیرا خود آخوند ره در کفایه قبول دارد که اگر جزء دیگر وجوب محرز بالوجدان باشد یا بالتعب در عرض دیگری باشد اشکال ندارد. شارع می خواهد یک جزء را تنزیل نماید مثلاً بذل را تنزیل کند به منزله استطاعت، چنانچه جزء دیگر محرز بالوجدان باشد دیگر اشکالی ندارد. اشکال کار در این جا ست که جزء را می خواهد تنزیل نماید و جزء دیگر محرز بالوجدان نیست. جزء، واقع است و جزء دیگر علم به واقع. الآن نه واقعی در کار است و نه علم به واقعی. شارع می خواهد مؤدی را تنزیل نماید به منزله واقع در حالی که جزء دیگر نیست. چنانچه جزء دیگر یعنی علم به واقع اگر می بود خوب بود، بلکه در ما نحن فیه محال است که باشد زیرا اگر علم به واقع پیدا کردیم دیگر مؤدی به منزله واقع تنزیل نمی شود

زیرا یا علم به وفاق این مؤدی داریم یا علم به خلافش داریم. فرض این است که جزء دیگر محرز بالوجدان نیست.

آقای صدر ادامه می دهد که لا یقال: آن حکم تعلیقی این است که «لو انضم علیه الجزء الآخر أو ما ينزل منزلة الجزء الآخر». اگر چه جزء آخر نیست اما ما ينزل منزلة الجزء الآخر لو انضم. لانه یقال: این به درد نمی خورد زیرا اگر الآن بگویند «شما طلبه هستی، اگر مجتهد بودی آزادت می کردیم» می گوید «پس آزادم کنید» می گویند «اول ثابت کن مجتهد هستی». نتیجه این حکم تعلیقی است که لو انضم علیه الجزء الآخر أو ما ينزل منزلة الجزء الآخر، جزء آخر که نیست اما ما ينزل منزلة الجزء الآخر اول کلام است. اول ثابت کنید که تنزیل شده. بنابر این حتی اگر از اشکال اول رفع ید کنیم، ... اشکال اول این بود که «اصلا حکم تعلیقی حقیقتی غیر از اخبار و انتزاع عقل نیست» و اشکال دوم این است که این به درد ما نحن فیه نمی خورد.

اشکال سوم این است که حتی اگر از اشکال دوم رفع ید کنیم، خب نتیجه دو حکم تنزیلی، واقع نمی شود. الآن بنده نمی دانم که زید آمده یا نیامده، عمرو آمده یا نیامد. شارع فرموده «ان جاء زید و عمرو معا فاکرمهما» خب شما می گوید «دو حکم تعلیقی هست یکی اینکه در صورتی که زید آید چنانچه عمرو منضم شود زید وجوب اکرام دارد»، خب بله ولی کجا این دو حکم در خارج محقق شده.

من فکر می کنم این اشکال سوم ایشان همان اشکال دوم است، بعد از آن لا یقال و فانه یقال. سوال، جواب: اگر بتوانم تنزیل کنم. این اول کلام است نه الآن که می خواهید تنزیل کنید باید اثر واقع را بکشانید این می شود دو حکم معلق. شما این را به لحاظ حکم معلق تنزیل کردید. دو حکم معلق چطور میشود دو حکم فعلی.

ما یک اشکالی به آقای صدر می کنیم و آن این است که وقتی دو حکم تعلیقی شد و معلق علیه محقق شد، این حکم موجود است. لذا من خیال می کنم اشکالی که فقط به آقاضیاء ره وارد می باشد همانی است که حاج شیخ ره در نهیة الداریة ذکر کرده و آن این بود که حکم تعلیقی یک

حقیقت و واقعیتی نیست و مجعول شرعی نیست بلکه انتزاع عقل است. از این که بگذریم دیگر اشکالات آقای صدر محتوایی ندارد.

اما اشکالی که به مقدمه ثانیه کرده اند. مقدمه ثانی این بود که تنزیل علم به واقع تنزیلی به منزله علم به واقع حقیقی متوقف بر این است که علم به واقع تنزیلی نیز در خارج باشد. این را مرحوم محقق ایروانی ره اشکال کرده و فرموده: در مقام جعل، جعل متوقف بر وجود موضوع در خارج نیست بلکه متوقف بر فرض موضوع است. شارع وقتی می خواهد فقاع را تنزیل کند به منزله خمر لازم نیست یک فقاعی در خارج باشد بلکه شارع فرض می کند فقاعی را در خارج و تنزیل می کند. به اینکه فقاعی در خارج هست یا نیست کاری ندارد. شارع مقدس علم به واقع تنزیلی را تنزیل می کند به منزله علم به واقع حقیقی و اصلاً کار ندارد که علم به واقع تنزیلی در خارج هست یا نیست. بله اگر بخواهد این تنزیل در خارج فعلی شود و اثر آن فعلی شود متوقف بر این است که علم به واقع تنزیلی در خارج محقق شود. تنزیل قبلاً شده و به نحو قضیه حقیقیه انشاء شده غایه الامر تحقق آن متوقف بر این است که علم به واقع تنزیلی پیدا شود.

سوال، جواب: فرض این است که من یقین دارم با این تنزیل جزء اول، جزء دوم وجدانا محقق می شود ... جواب دیگر نیست بلکه این مقدمه را او ضمیمه کرد.

یک کسی ممکن است بگوید: ما مقدمه اولی را قبول نداریم. مقدمه اولی این بود که تنزیل علم به واقع تنزیلی به منزله علم به واقع حقیقی، تنزیل مؤدی به منزله واقع بر این تنزیل دوم متوقف است. به این سه جور اشکال کرده اند. یک اشکال، اشکال مرحوم شیخنا الاستاذ است که در ذهن آقای مختاریان بود. آن اشکال این است که وقتی من علم دارم این میز جلوی من هست، اگر شارع بفرماید «علم به این میز را تنزیل کردم به منزله هواپیما» خب در این صورت من علم دارم که هواپیما در جلوی من هست. علم من حقیقی است و تنزیلی نیست بله متعلق علم من و معلوم من تنزیلی است. اگر الآن شارع تنزیل فرمود مؤدی را به منزله واقع، من حقیقۀ علم به مؤدی داشتم، بعد از این تنزیل من علم به واقع پیدا می کنم. واقع من تنزیلی است اما علم به واقع تنزیلی نیست.

اگر من روی صندلی نشسته باشم و شارع تنزیل کند این صندلی را به منزله پتو، خب من علم دارم روی پتو نشسته ام. علم من حقیقی ست اما پتو و هواپیما تنزیلی ست لذا اصلا تنزل دوم نمی خواهد.

این از مواردی ست که اگر جزء تنزیل شود جزء دوم بالوجدان محقق می شود و اصلا تعبدی نیست چون فرموده علم به واقع داشته باشد. آقای تبریزی ره این اشکال را می فرمود و بیان می داشت که آن چه در حاشیه هست تمام می باشد.

ما در دوره سابق کمک مرحوم استاد کردیم و گفتیم: اگر شما این حرف را قبول نکنید در استصحاب خمیریت به مشکل بر می خورید زیرا استصحاب می گوید که این خمر است اما اینکه شرب، شرب خمر ست به چه دلیل؟ استصحاب می گوید که این نجس است اما اینکه ملاقات، ملاقات با نجس است به چه دلیل؟ استصحاب می گوید که این طهارت است اما اینکه صلاة، صلاة با طهارت است به چه دلیل؟ این ها را خود آقای تبریزی ره قبول ندارد. ایشان این طور اینها را معنی می کند که شرب خمر یعنی شرب مایعی که آن مایع خمر باشد. من بالوجدان دارم این مایع را می خورم و شارع فرموده این مایع خمر است. حرف آقای تبریزی ره همین می باشد که علم به واقع یعنی علم به چیزی و آن چیز واقع باشد. خب من علم به این مؤدی دارم و مؤدی هم که واقع است.

اگر کسی اشکال آخوند ره را قبول کند تمام موارد استصحاب موضوعات زیر سوال می رود. این را ما کمک مرحوم استاد می کردیم و در کلمات ایشان نیست. این نقض به آقای خوئی ره وارد است که آقای خوئی ره شما چه می فرمایید؟ چه فرقی هست بین ما نحن فیه و بین شرب خمر و ملاقات با نجس؟ استصحاب بقاء خمیریت چطور اثبات می کند که شرب خمر کردی؟ استصحاب بقاء نجاست چطور اثبات می کند که ملاقات با نجس رخ داده؟ تفصیل این دو امکان ندارد. کسی صد سال فکر کند - غیر از امام معصوم علیه السلام، چون امام معصوم سلام الله علیه به چیز هایی راه دارد که عقل بشر نمی رسد - به جایی نمی رسد.

به همین جهت ما گفتیم که مثبتات استصحاب حجت است. وقتی مثلاً گفتند «آن ستون، زن نا محرم است». بعد بگویند «چرا نگاه می کنی». می گوید «نگاه به زن نا محرم جایز نیست». می گویند «مگر نگفتم ستون، زن نا محرم است!». می گوید «ستون زن نا محرم است اما نگاه به این ستون بخواهد بشود نگاه به زن نا محرم، آخوند ره در کفایه گفته که نیاز به تنزیل دارد». می گویند «اگر در اینها گیر هستی باید برای دعا کنیم». وقتی می گویند «این ستون زن نا محرم است» متفاهم عرفی این است که نگاه به آن نیز نگاه به نا محرم است. وقتی می گویند «مؤدی واقع است» یعنی علم به آن، علم به واقع است.

ما حرف آقای تبریزی ره - علم من حقیقی ست اما مؤدی من تنزیلی ست - را نمی خواهیم بزنیم و نیز نمی خواهیم رد کنیم زیرا نه رد آن قابل استدلال است و نه اثبات آن. آن یک امر ارتکازی است. اینکه انسان متفکر بخواهد در امر ارتکازی حرف بزند بی عقلی ست زیرا تا در مورد آن حرف بزنید به قول آقای بروجردی ره بیشتر از انگشتان دست مستشکل پیدا می شود. این به درد نمی خورد ولکن حرف ما این است که این لوازم عرفا بار می شوند. نمی گوییم تمام لوازم عقلی بار می شود بلکه آنهایی که عرف در آنها تفکیک را نمی فهمد و مما یغفل عنه العامة است. ما که مثبتات را حجت نمی دانیم به خاطر این است که استصحاب را حجت نمی دانیم و الا حجت مثبتات استصحاب از حجت خبر واحد خیلی واضح تر است. اگر کسی در حجت خبر واحد کسی اشکال کند به نظرم نهایت عقل را به کار برده.

و للكلام تتمه و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين لعنة الله علی اعدائهم اجمعين